

Burhan Ailesi

27 MAYIS 1992

21100 15 SUBAT 1991

A-0

madde: BURHAN AİLESİ

5372 PRITS , OMELJAN. "Āl-i Burhān." *Islam* no. 1 (1952) 81-96. The story of a Bukharan dynasty of Hanafites in the 11-13th centuries.

A. Br. : c , s

B. L. : c (v) , s. 2019

F. A. : c , s

M. L. : c fl , s. 650

T. A. : c VIII , s. 432

۱۹۵ - دولة برهان الدين في بخارى

- آل برهان الدين في *Burhan ailesi*

۱۹۷ بخارى

MADDE YAYINLANMIŞTIR
SONRA GELEN DOKÜMAN

شاكر مصطفى، موسوعة العالم الاسلامي ورجالها،
مج. ۲، بيروت ۱۹۹۳، ISAM KTP DN. 24598

دائرة المعارف بزرگ اسلامی

Buiston

~~Basmaklar~~
- Emir b. Abdolaziz

جلد

اول

شماره ۱۳۶۷

1989

porafine

H. D. Yaldiz (Aluelid)

این حادثه، عبدالعزیز عمر بن مازہ است. نویسندگان، به همه افراد برهان، جز عبدالعزیز اول، عنوان شهید داده‌اند. دلیل این اطلاق ظاهراً این است که برجسته‌ترین چهره آل برهان، حسام‌الدین عمر و شماری بسیار از افراد آن بدست قراخانان و قراختاییان کشته شدند. گرچه اطلاعاتی از برهانیان حنفی بخارا در گزارشهای تاریخی و ادبی آمده است، اما نمی‌توان چهره روشنی از همه اعضای آن به دست داد یا سلسله نسب قابل اعتمادی برای ایشان تهیه کرد. چهره‌های مشهور آل برهان، که بیش و کم شناخته شده‌اند، به این شرحند:

۱. برهان‌الدین، صدر کبیر، امام عبدالعزیز بن عمر بن مازہ بخاری، فقیه و عالم. او نخستین فرد شناخته شده این خاندان است. عبدالعزیز مردی دانشمند، فقیه و مرجع دینی مردم بود. در فقه چنان تسلطی داشت که او را «ابوحنیفه ثانی» و «بحرالعلوم» لقب دادند. عنوانهای دینی «امام» و «برهان‌الدین» پس از وی به فرزندان و جانشینانش داده شد. لقب «صدر» را، سنجر بن ملک‌شاه سلجوقی که در ۴۹۵ ق/۱۱۰۲ م برای تحمیل سیطره خویش بر قراخانان به ماوراءالنهر و بخارا آمده بود، به عبدالعزیز داد و او را به جای یکی از پیشوایان مذهبی صفاری به عنوان حاکم بخارا برگماشت؛ وی همچنین، خواهر خود را به عقد عبدالعزیز در آورد. این عنوان و «صدر جهان» و «صدر الصدور» نیز پس از او، بر بیشتر جانشینانش اطلاق گردید. او را به سبب پایه‌گذاری این خاندان، صدر کبیر، صدر ماضی و ابوالصدور نیز گفته‌اند. ابن قُتُوبُوی را به عنوان یکی از همدرسان پدر خود معرفی کرده است.

۲. عمر بن عبدالعزیز: (م ۵۳۶ ق/۱۱۴۲ م)، فقیه، محقق، منطقی و پیشوای دینی، مشهور به «حسام‌الدین عمر شهید» بود و پس از پدر جانشین وی شد و ضمن احراز مقام فقاقت و فتوا، حاکم بخارا گردید. عمر از عالمان و فقیهان مشهور آل برهان است؛ او را از دانشمندان بزرگ این خاندان شمرده و گفته‌اند که در علم منطق نیز مهارت داشته و آثاری در این زمینه از خود به جای گذاشته است. در زمان او حادثه بزرگی در ماوراءالنهر و ترکستان روی داد و آن حمله قراختاییان از سوی چین به سمرقند و بخارا بود. در جنگ میان سلطان سنجر و گورخان ختایی، معروف به جنگ قَطْوَان، عمر بن عبدالعزیز کشته شد؛ از این رو او را «حسام‌الدین شهید» گویند. پس از استیلای قراختاییان، آل برهان با تسلیم شدن در برابر حاکمان جدید و قبول باجگاری آنان، همچنان بر مسند قدرت روحانی و سیاسی باقی ماندند. قراختاییان از

حسین ماوراءالنهر - شهر بخارا - ترکان قزلق به بخارا جلوگیری کرد تا جغری خان بن حسن تگین حاکم ختایی در رسید و به دفع آنان پرداخت. سوزنی شاعر او را مدح گفته است.

۵. برهان‌الدین، صدر جهان، صدر الصدور عبدالعزیز عمر، فقیه و پیشوای دینی و سیاسی. وی از برجسته‌ترین افراد آل برهان است و پس از برادرش محمد به پیشوایی رسید. گفته‌اند که علم فقه را از سَرخُسی و حُلوانی آموخته است. او از قدرت سیاسی و دینی برخوردار بود و از این رو نفوذ اجتماعی فراوان داشت. نویسندگان از او با عنوان سلطان دستارداران جهان یاد کرده و گفته‌اند از ثروتمندترین افراد روزگار خود بوده است. عوفی از او حکایت می‌کند که: وقتی دانشمندی غریب که به تعلیم به سمرقند آمده بود، خیانتی عظیم کرد، سلطان سمرقند او را بگرفت و خواست که برنجاند و گفت اگر چه بدین خیانت مستوجب کشتن است، اما چون دانشمند و غریب است، نک برامک، نک برامک.

آل بُرْهان، یا بنی مازہ، خاندانی روحانی و سیاسی در ماوراءالنهر و بخارا در سده ۶ و ۷ ق/۱۲ و ۱۳ م. از این رو اینان را «آل برهان» خوانده‌اند که نزدیک به همه پیشوایانشان عنوان «برهان‌الدین» یا «برهان‌المله والدین» داشته‌اند. شهرت «بنی مازہ» را از بنیای بزرگ خود عمر بن مازہ گرفته‌اند. اینان، هم ریاست دینی منطقه خود را داشتند و هم به علت داشتن ثروت و مکتب فراوان، از ریاست دنیوی برخوردار بودند. آل برهان از مرو برخاسته بودند، ولی از نژاد عربهای مهاجر بودند و نسبت خود را به خلیفه دوم عمر بن الخطاب می‌رساندند. چنین می‌نماید که نهاد دیانت اسلام و سازمان دینی مسلمانان در ماوراءالنهر و شهرهای ترکستان لااقل در دوران قراختاییان و جانشینان آنها، از اهمیت اجتماعی و سیاسی ویژه و از بنیاد مستحکم‌تری در برابر قدرتهای غیر دینی آن روزگار، برخوردار بوده است. شخصیت‌های شناخته شده آل برهان، امامت مسلمانان حنفی مذهب ماوراءالنهر را که در آن سامان اکثریت و قدرت قابل توجهی بودند، با امارت سیاسی بخارا توأم داشتند و بدین لحاظ بود که از اینان گاه با عنوان «امام» و گاه «سلطان» یاد می‌شد. ولی عنوان «صدر» بر دیگر عناوین ایشان غلبه داشت. گاه نیز در بخارا به عناوینی چون

آل برهان (ā-l-e-bor.hān)، خاندانی روحانی و سیاسی در فرارود که در سده‌های ششم و هفتم هجری ریاست شعبه حنفیه را که مذهب غالب در آن سامان بود، به عهده داشتند. دلیل انتساب اینان به آل برهان این است که بیشتر پیشوایان این خاندان لقب برهان‌الدین یا برهان‌المله و الدین داشته‌اند. نیای بزرگ ایشان عمر بن مازه نام داشته و شهرت این خاندان به بنی‌مازه نیز از همین‌جا آمده است. آل برهان از ثروتمندترین خاندان‌های فرارود بودند. برخورداری از ثروت این امکان را به آن‌ها می‌داد که در کنار رهبری دینی مردم فرارود، رهبری سیاسی را نیز در دست خود نگاه دارند؛ هر چند، اینان در مقام رهبران سیاسی فرارود فرمانگزار سلجوقیان و پس از آنان قراخانیان بودند. آل برهان از عرب‌هایی بودند که از زادبومشان، عربستان، به مرو کوچیدند و نسب خود را به عمر بن خطاب، خلیفه دوم (۱۳ - ۲۳ ق)، می‌رساندند. این‌که چرا گروهی فقیه آن همه قدرت سیاسی به هم زدند و آنرا به ارث در خاندان خود نگه داشتند، به شرایط اجتماعی و سیاسی آن روزگار فرارود باز می‌گردد. اسلام پس از سال‌ها کشاکش و درگیری سرانجام به دین غالب فرارود بدل شده بود و مردمان آن سامان چنان در ادای فریض دینی می‌کوشیدند که گویی دین تازه یافته، از ازل در خونشان جاری بوده است. بدین‌سان، رهبران دینی که قاطبه جماعت بی‌سواد، حلقه‌وار گردشان می‌چرخیدند، هم در مقام راهنمایان دینی و هم در مقام گیرندگان نذورات تا بن دندان به دین و دنیا مسلط شده بودند و این تسلط را که ابتدا تنها جنبه دینی داشت، با هدایت جهالت مردم به سوی خواسته‌های مشروع شده خود، آرام آرام به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشاندند. به هر روی، آل برهان توانستند به واسطه رهبری دینی، ثروت اندوزند و سپس از راه همراه کردن دین و ثروت به قدرت سیاسی نیز برسند. به همین دلیل است که در متن‌های تاریخی از آنان گاه با لقب امام و گاه با لقب سلطان یاد شده است. آل برهان را در بخارا صدر جهان و صدر شریعت نیز می‌خواندند. همنشینی این دو، یعنی ریاست دنیوی و دینی، نشانه‌ای آشکار است از تعامل قدرت سیاسی و دینی آنان. در آن زمان منبع عمده ثروت و به تبع آن قدرت، زمین بود؛ چنان‌که خاندان نظام‌الملک همپای قدرت سیاسی بر اقطاعات خود می‌افزودند

آگهی (ā.ga.hi)، محمدرضا میراب فرزند امیرنیز بیگ، روستای قیات از توابع خیوه در خوارزم ۱۲۲۴ - همان‌جا ۱۲۹۱ق، تاریخ‌نگار، نویسنده، مترجم و شاعر تاجیک. آگهی پس از گذراندن دوره مکتب، در مدرسه کعب به ادامه تحصیل پرداخت. نزد شیرمحمد مونس، شاعر، مترجم و وزیر آب خانان خیوه که دایی‌اش بود، پرورش یافت. آثار نوایی، فضولی و بیدل را با علاقه فراوان خواند. او در ۱۲۴۵ق که مونس در گذشت، وظیفه میرابی وزارت آب را برعهده گرفت. با وجود کثرت مشغله دولتی، فعالیت ادبی را ترک نکرد. آگهی از برجسته‌ترین نمایندگان ادبیات کلاسیک ازبک در سده نوزدهم میلادی در محیط ادبی خوارزم است و با استعداد عالی که داشت آثاری ارزنده پدید آورد. وی به دو زبان فارسی و ازبکی شعر می‌گفت. او کتاب تاریخ فردوس الاقبال را که مونسی خوارزمی شروع کرده بود به پایان برد. از آثارش: تعویذ العاشقین که دیوان شعر و مجموعه‌ای از غزلیات، مخمسات، رباعیات و اشعار دیگر او در موضوع‌های اجتماعی و اخلاقی در دو بخش فارسی و ازبکی است؛ ریاض الدوله که تاریخ سال‌های ۱۲۴۱ تا ۱۲۹۵ق است؛ زبده التواریخ که تاریخ سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۳۶۳ق است؛ جامع‌الوقایع سلطانی که تاریخ سال‌های ۱۲۶۳ تا ۱۲۷۲ق است. وی در این سه کتاب روابط سیاسی خانان خوارزم را با ایران و افغانستان و بخارا گزارش کرده است. از آثاری که ترجمه کرده است: گلستان سعدی؛ یوسف و زلیخا؛ بهارستان جامی؛ شاه و گدای هلالی؛ هفت پیکر نظامی؛ قابوسنامه؛ زبده التواریخ؛ روضة الصفا ناصری؛ تذکره مقیم‌خانی؛ تاریخ جهانگشای نادری؛ طبقات اکبر شاهی؛ روضة الصفا خواند میر؛ مفتاح الطالبین.

منابع: آگهی، ک. منیروف، تاشکند، ۱۹۵۹م؛ ادبیات تاجیک در نیمه دوم عصر هجده و اول عصر نوزده، ۱۰۰، ۱۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی انستیتوی ملل آسیایی فرهنگستان علوم شوروی، ۱۹۸/۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، ۳۸/۲، ۶۱؛ فتح‌الله غنی خواجه‌اوف، «فعال‌ترین مترجم آثار فارسی به ازبکی»، نامه پارسی، سال سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۷ش، صص ۹۱-۹۵.

Youu zjou, 240.
 Youki yanagui, 550.
 Youkinosita, 524.
 Youkiwari sau, 46.

Yousoura moume, 460.
 You ten sau, 581.
 Youvou nisiki, 368.
 Yovai gousa, 468.

HISTOIRE
DES KHANS MONGOLS DU TURKISTAN
ET DE LA TRANSOXIANE,
 EXTRAITE DU *HABIB ESSIER* DE KHONDÉMIR,
 TRADUITE DU PERSAN ET ACCOMPAGNÉE DE NOTES,
 PAR M. C. DEFRÉMERY.

(Voyez les numéros de janvier et de février-mars 1852.)

Troisième et dernier article.

Ce qui concerne la personne de Djaghataï et les événements de son règne, et notamment la révolte de Mahmoud Tarabi, est raconté un peu trop brièvement par Khondémir. En revanche, on trouve là-dessus les détails les plus circonstanciés dans deux passages d'un écrivain contemporain, le premier qui se soit spécialement occupé des conquêtes de Djenguiz-Khan, de ses fils et de ses petits-fils. Je veux parler du célèbre gouverneur de Bagdad, de l'Irak-Arabi et du Khouzistân, Ala-Eddin Ata-Mélik Djouveïni. Cet écrivain, dont la vie si agitée est bien connue par les recherches de MM. Quatremère¹ et d'Ohsson², a composé sous le titre de *Tarikhi*

¹ *Mines de l'Orient*, t. I, p. 220-234; *Histoire des Mongols de la Perse*, p. LXVII, et p. 169, 170 note; *Histoire des Sultans mam-louks de l'Égypte*, t. I, 2^e partie, p. 60, note, et t. II, 1^{re} partie, p. 50, note 45, et p. 58, n^o 4; cf. Abel-Rémusat, *Nouveaux mélanges asiatiques*, t. I, p. 436, 437.

² *Histoire des Mongols*, t. I, p. XVII-XXVII, et t. III, *passim*.

Djihān Cuchaï تاریخ جهان کشای (Histoire du conquérant du monde), un ouvrage qui, malgré les travaux plus récents et plus étendus de Rachid-Eddin et de Vassaf, est encore la principale source à consulter pour l'Histoire de Djenguiz-Khan, de ses deux premiers successeurs, des Khârezm-Chah et des Ismaéliens de la Perse. J'ai transcrit et traduit cette dernière portion du *Djihān Cuchaï*, d'après les trois manuscrits de cet ouvrage que possède notre Bibliothèque impériale, collationnés avec le manuscrit de la bibliothèque de l'Université de Leyde, copie fort nette, mais peu correcte, exécutée à Constantinople, il y a près de deux siècles (en 1662), pour le savant Levin Warner¹. Je dois la communication de ce dernier exemplaire à l'obligeante entremise de MM. Juynboll et R. Dozy, et à la libéralité de MM. les curateurs de l'Université de Leyde. L'Histoire des Ismaéliens, extraite du *Djihān Cuchaï*, et accompagnée de notes historiques et géographiques, est destinée à entrer dans un travail fort étendu sur les Ismaéliens de la Perse et sur ceux de la Syrie, travail dont tous les matériaux sont réunis depuis longtemps, mais dont la rédaction n'est pas encore fort avancée². Pour le moment, je me contente de donner ici, comme un appendice naturel au morceau de Khondémir que je viens de publier, le texte et la traduction des deux chapitres d'Ala-Eddin Djouveïni relatifs à la révolte de Tarabi et au règne de Djaghataï-Khan, de son fils et de son petit-fils. Je me suis servi, pour établir le texte de ces extraits, des manuscrits 36 du fonds Ducaurroy, 69 ancien fonds persan (Bibliothèque impériale), et du manuscrit de la bibliothèque de Leyde.

¹ Cette copie présente le même texte que le ms. 69 ancien fonds persan, copié en l'année 938 (1531-2) dans une écriture *talik* assez isible. Ces deux exemplaires offrent de fréquentes omissions.

² Cet ouvrage aura pour titre : *Histoire des Ismaéliens, ou Bati-niens de la Perse, plus connus sous le nom d'Assassins*, par le vizir Ala-Eddin Djouveïni, publiée en persan, d'après quatre manuscrits, traduite, précédée d'une introduction, et accompagnée d'un commentaire et d'un mémoire sur les Ismaéliens de Syrie.

CBR
 1 EI. - 253
 JOMF.
 libabul libab
 + Mesavi... Sultan Celaliddin
 ...
 ...
 ...
 ...

matised and ritualised—for the vibratory processes so characteristic of Arabic vocal art (Shiloah, 121-31), such as trills, leaps in vocal register and vibrations of other kinds. This applies equally to instrumental techniques: “When the plectra (of the lute) are beating, persons susceptible to *ṭarab* feel light [at heart]” (*idhā khafakat al-maḍārib, khaffat al-maṭārib*, see TA, s.v.). More generally, it seems that *ṭarab* responds to a voluntarily unified and total aesthetic of poetic and musical expression.

Ṭarab was the object of numerous denunciations on the part of the religious authorities. It was under the influence of the *fukahā'* that musical instruments were described by the pejorative phrase *ālāt al-ṭarab* (Ibn Abi 'l-Dunyā, 3rd/9th century; Robson, 19). Following controversies over musical emotion, *ṭarab* came ultimately to denote music, in particular the music of entertainment, with a negative nuance which has gradually diminished ('Abd al-Karīm 'Allāf, *al-Ṭarab 'ind al-'arab*, Baghdād 1963), but has never disappeared completely. Similarly, *taṭrīb* denoted a vocal technique (LA) for the cantillation of the Qur'ān (Ibn Ḳayyim al-Djawziyya, 136), playing, according to this author, the role of the sugar which makes medicines palatable. The practice of *taṭrīb* was condemned by numerous religious authorities, but according to a consensus, it was acceptable so long as it did not affect the comprehension of the verbal message.

A polysemantic concept, *ṭarab* is a symbol of cultural kinship (“He who is not moved, is not numbered among the Arabs”, *alladhī lā yaṭrab laysa min al-'arab*) but also of separation (“The player on the reed pipe does not move his own tribe”, *zāmīr al-hayy lā yuṭrib*). It has local equivalents in the non-Arab or recently arabised Muslim world: in Mauritania, *ḥawl* (Guignard); among the Berbers of Morocco, *amarg* (Lortat-Jacob); among the Persians, *ḥāl* (During); and in Afghānistān, *mast* (Slobin). It may also be interpreted in association with certain marginal or unofficial aspects of Islam.

Although generally secular, *ṭarab* can be taken as related to its mystical equivalent, *wadīd*, the emotion codified by Ṣūfī practice, of which the psychological mechanisms are similar. Like *wadīd*, *ṭarab* emanates from a conception of experience and existence (*wudūd*) which relates to transcendence (al-Ghazālī, 371-2). It is sudden awareness of an existential rendering (Rouget, 409), provoked by a fortuitous encounter or an unexpected discovery (*wadīd*) of a personal sense, in the intensity of the present moment; for Hudjwīrī, “*ṭarab* does not come on demand (*talab*)” (Nicholson, 413). Time also plays a role, in terms of nostalgia, often expressed in the generic poetry of *ṭarab*, and concerning individual life as well as collective destinies: “I have never had a day like the day [spent] with her/Even though other days have been great and glorious” (Ibn 'Abd Rabbih, 3-4).

Thus *ṭarab* constitutes a sensual rather than an intellectual aesthetic. By so doing, it seems to draw a separating line between on the one hand music, poetry and dance, and on the other, the plastic and decorative arts, often governed by more hieratical conceptions [see FANN]. In offering mediation between symbolically fundamental opposites such as emotion and reason, profane and sacred, nature and culture, the concept of *ṭarab* offers an essential clue to the understanding of Arabo-Islamic civilisation.

Bibliography: 1. Texts. Abu 'l-Faraj al-Isbahānī, *Aghānī*³; Ibn 'Abd Rabbih, *al-'Ikd al-farīd*, Cairo 1949; al-Ghazālī, *Kitāb al-Samā'*, in *Ihyā' 'ulūm al-dīn*, Cairo 1967; Ibn al-Djawzī, *Talbīs Iblīs*, n.d.;

Ibn Ḳayyim al-Djawziyya, *Zād al-ma'ād*, Cairo 1928; al-Ibshīhī, *al-Mustratraf*, Cairo 1855.

2. Studies. R.A. Nicholson, *The uncovering of the veil*, English tr. of Hudjwīrī, *Kashf al-mahdūb*, GMS, London 1911; M. Molé, *La danse extatique en Islam*, in *Les danses sacrées*, Paris 1963; A. Shiloah, *La perfection des connaissances musicales*, Paris 1972; M. Guignard, *Musique, honneur et plaisir au Sahara*, Paris 1975; M. Slobin, *Music in the culture of Northern Afghanistan*, Tucson 1976; J. Lortat, *Musique et fêtes dans le Haut Atlas*, Paris 1980; G. Rouget, *La musique et la transe*, Paris 1980; J. During, *Musique et extase*, Paris 1988.

(J. LAMBERT)

TARABA [see TURABA].

ṬARABĀY, a Bedouin clan of the Banū Hāritha tribe in northern Palestine.

Several members of the family administered the Ottoman *sandjak* of Ladjdjūn, Palestine, in the 16th and 17th centuries. In 1480 a certain Ḳaradža b. Ṭarabāy was appointed by the Mamlūk sultan to guard the strategic roads through Mardj Ibn 'Amīr and act as tax-farmer of a number of villages. During his campaign in Syria and Egypt, the Ottoman Sultan Selīm I established cordial relations with the Ṭarabāys and granted them the *sandjak* of Ladjdjūn. Ḳaradža was succeeded by his son Ṭarabāy, who gained the confidence of the Ottomans, especially for his opposition to the rebellious governor Djānbirdī al-Ghazzālī in 1520. In the course of the 16th century, the Ṭarabāys were more deeply drawn into the various conflicts between regional administrators and chieftains, thereby straining their relations with the central authorities. However, with some intervals they kept their *sandjak* ('Alī b. Ṭarabāy, 'Assāf b. Ṭarabāy and Ṭarabāy b. 'Alī, who died in 1601). From 1601 until 1647 the *sandjak* was in the hands of Aḥmad b. Ṭarabāy, who was in almost continuous conflict with the Druze amīr Fakhr al-Dīn Ma'n [q.v.], who administered the neighbouring *sandjak* of Šafad and attempted to expand his influence in the region. Aḥmad was succeeded in 1647 by his sons Zayn (d. 1660) and Muḥammad (d. 1671), but by 1677 the family had lost its control of Ladjdjūn.

Bibliography: Shams al-Dīn Ibn Ṭulūn, *Mufakhat al-khillān fī ḥawādīth al-zamān*, 2 vols., ed. Muḥammad Muṣṭafā, Cairo 1962-4; Muḥibbī, *Khulāṣat al-athar fī 'ayān al-ḳam al-ḥādī 'ashar*, 4 vols., repr. Beirut 1970; Aḥmad al-Khālīdī al-Šafadī, *Ta'rīkh al-amīr Fakhr al-Dīn al-Ma'nī*, ed. Asad Rustum and Fu'ād al-Bustānī, Beirut 1969; Abdul-Rahim Abu-Husayn, *Provincial leaderships in Syria 1575-1650*, Beirut 1985; Muhammad Bakhit, *The Ottoman province of Damascus in the sixteenth century*, Beirut 1982.

(R. VAN LEEUWEN)

✓ **ṬARĀBĪ, MAḤMŪD**, the leader of a revolt in the Bukhārā oasis, one with popular religious and social overtones, against Mongol domination (636/1238-9).

Maḥmūd was a sieve-maker from the village of Ṭarāb or Tārāb, four *farsakhs* from the city of Bukhārā on the Khurāsān road (see al-Sam'ānī, *Ansāb*, ed. Ḥaydarābād, ix, 5; Yākūt, *Buldān*, ed. Beirut, iv, 4; Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion*³, 114 n. 9, 117, 132), who led a movement against the financial oppression of the Mongol *basqaqs* or tax-collectors and also, it appears, against local landowners and other representatives of the leading secular and religious classes, including the *ṣudūr* of the Āl-i Burhān (on whom see Bosworth, *Elr*, art *Āl-e Borhān*; and see ŠADR). His ostensible shamanistic and thaumaturgic powers secured him a large following, and his force was able to occupy Bukhārā itself, killing or expelling Mongol officials, re-

Birūnī, Chron. fol. 72b

Ihre Beinamen	die Namen der Imame aus dem Hause 'Abbās	ihre Kunyen	J. M. T.	J. M. T.
133. <i>al-Qāhīr billāh Muḥammad b. al-Mu'tadīd</i>		<i>Abū</i>		
	zum zweitenmal, bis er abgesetzt und geblendet wurde	<i>Manšūr</i>	[6. 5. 322 = 24. 4. 934]	1 6 7 321 4 5
134. <i>ar-Rādī billāh Muḥammad b. Ğa'far</i> , bis er starb		<i>Abu'l-'Abbās</i>	[17. 3. 329 = 20. 12. 940]	6 10 11 328 2 16
135. <i>al-Muttaqī lillāh</i>	bis zur Huldigung gegenüber <i>Ibrāhīm b. al-Muqtadir</i>	<i>Abū Ishāq</i>	[21. 3. 329 = 24. 12. 940]	0 0 4 328 2 20
136. „	<i>Ibrāhīm b. Ğa'far</i> , bis er abgesetzt und geblendet wurde	„	[20. 2. 333 = 12. 10. 944]	3 10 29 332 1 19
137. <i>al-Mustakfī billāh</i>	' <i>Abdallāh b. al-Muktafī</i> , bis er abgesetzt und geblendet wurde	<i>Abu'l-Qāsim</i>	[23. 6. 334 = 30. 1. 946]	1 4 3 333 5 22
138. <i>al-Muṭī' lillāh</i>	<i>al-Faḍl b. Ğa'far</i> , bis er abdankte und sein Sohn an Stelle von ihm eingesetzt wurde	<i>Abu'l-Qāsim</i>	[14. 11. 363 = 6. 8. 974]	29 4 21 362 10 13
139. <i>aṭ-Ṭā'ī' lillāh</i>	' <i>Abd al-Karīm b. al-Faḍl</i> , bis er abgesetzt und verstümmelt wurde ²²¹⁾	<i>Abū Bakr</i>	[26. 8. 383 = 16. 10. 993] ²²⁰⁾	19 9 12 382 7 25
140. <i>al-Qādir billāh Aḥmad b. Ishāq b. Ğa'far al-Muqtadir</i>		<i>Abu'l-'Abbās</i>		

²²⁰⁾ E. I.: Ša'bān 381 (Okt./Nov. 991); Zambaur: 19. Raġab 381.²²¹⁾ Zambaur gibt als Kunya *Abu'l-Faḍl* an. Von der Verstümmelung des Kalifen wird in der E. I. (IV 671 b) nichts erwähnt.

Āl-i Burhān

Von Omeljan Pritsak (Göttingen)

Inhalt

1. Einleitung. — 2. Der Charakter des Šadārats des Geschlechtes Burhān (Māza) in Buchara. — 3. Die Gründung des Šadārats des Geschlechtes Burhān in Buchara. — 4. Genealogie und Chronologie der Šadr-e aus dem Āl-i-Burhān. — 5. Das Ende des Šadārats des Āl-i Burhān in Buchara. — *Anhang*: 1. Genealogische Tabelle des Āl-i Burhān. — 2. Generationenfolge des Āl-i Mahbūbī. — 3. Exkurs: Kitāb-i Mullāzāde.

Der Prophet geruhte zu sagen: „Die Gelehrten meiner Gemeinde sind wie die Propheten bei den Juden.“

Ein bucharischer *Hadīth*¹⁾.

1. Einleitung

Wilhelm BARTHOLD hat als einmaliges Phänomen feststellen können, daß in der Zeit vom 11. Jahrhundert bis zur Mongolenperiode in Buchara eine Dynastie der Ra'īs der Ḥanafiten (Āl-i Burhān) sich zu weltlichen Herrschern gemacht hatte.

Die Frage der Entstehung und des Unterganges dieser Erscheinung konnten weder Barthold noch andere Autoren (Mīrzā Muḥammad ibn 'Abdu'l-Wahhāb-i-Qazwīnī, Edward G. BROWNE, Eduard v. ZAMBAUR) klären. Auch die genealogischen Verhältnisse des Āl-i Burhān bleiben bis jetzt ziemlich lückenhaft und unklar.²⁾

¹⁾ *Ta'riḥ-i Buḥārā*, ed. Reḍawī, Teheran 1317 = 1939, S. 4.²⁾ Die wichtigsten Arbeiten über Āl-i Burhān: 1. W. Barthold, *Turkestan* (= *Turk.*) II, S-Pb. 1900, S. 349, 367, 379/81, 464 = engl. Ausg., London 1928, S. 326—7, 342, 353—5, 430; 2. derselbe, *Burhān*, in: *EI*, I (1913), S. 831—2; 3. derselbe, *Istoriya kul'turnoj žizni Turkestana*, Leningrad, 1927, 78; 4. Mīrzā Muḥammad: *Hawāšī-i Čahār Maqāla*, Leiden-London, 1910 (= GMS, XI, 1), S. 114—121; 5. derselbe, *Ta'liqāt-i* (zu: Part I of the Lubabu 'l-albab of Muhammad 'Awfi), Leiden-London, 1906 (= Persian Historical Texts, Vol. IV), 332—6; 6. Edward G. Browne: XI. The House of Burhan (Al-i-Burhan) (mit einer genealogischen Tabelle) in: Revised translation of the Čahār Maqāla etc., London, 1921, S. 110—112 (= GMS, XI, 2, auf Grund von Nr. 5); 7. Eduard von Zambaur: Al-Burhan, in: Manuel de Généalogie et de Chronologie etc., Hannover 1927, S. 210.

AL-İ BURHAN

Peygamber s.a.v. buyurdu: Ümmetimin alimleri yahudilerin peygamberleri gibidir. "Hadis-i Buharî"¹

1- Wilhelm Barthold, 11. yy'dan Moğol dönemine kadar Buhara'da bir hanefî reisleri hanedanlığının hâkim olduğunu tesbit etmiştir. Bu hükümlerinin nasıl ortaya çıktığını ve nasıl ortadan kalktığını ne Barthold ve ne de diğer müellifler (Mirza Muhammed İbn Abd'ul-Vahhab-i Kazvîrî, Edward G.Browne, Eduard v. Zambaur) açıklayabilmiş değildir. Burhan hanedanlığının genealojik durumu da bugüne kadar kısmen karanlık ve kapalı olarak kalmaktadır.²

Bu yazıda aşağıdaki hususlar ele alınacaktır: 1. Buhara'daki Al-i Burhan'a hususî bir tezahür olarak mı bakmak gerekir? 2. Al-i Burhan sadaretinin ortaya çıkışı ve çöküşü. 3. Burhan hanedanlığının genealoji ve kronolojisi.

2- Buhara'daki Burhan hanedanlığının sadr ünvanının mahiyeti Hermann Vambéry "Geschichte Bocharas" (Buhara'nın tarihi) adlı kitabında şunları yazmaktadır: "Moğollar ortalığı kasıp kavurduğu sırada yalnızca dini ilimler ve din âlimleri gelişme imkânı bulabiliyordu. Kısmen dindeki tolerans anlayışı, kısmen de batıl inanıştan gelen saygı Türkistan'daki molla câmiasının belirli bir ölçüde daha ilk çağataylılar arasında korunmasını temin etmişti ve her şehirde müslümanların sıkıntılı günlerde sığındığı dindar insanlar vardı. Böylece dinî liderler kısa bir zaman sonra siyasi koruyucu durumuna geldi. Sadr-ı Şeriat (din âlimleri), Kadı-ül azamlar ve dîndarlığı ile meşhur diğerlerinin Transoksanya'nın şehirlerinde, İslâm dünyasının başka hiçbir yerinde instlanmayan sınırsız bir nüfuza ulaşması da bu tarihlerde başlar. Bu nüfuz, asırlardır müslüman devlet adamlarınca idare edilen ülkede bugüne kadar tesirini muhafaza etmiştir. Hanedanlığın herbiri ferdi gibi âlimler de belli bir meratib içerisinde dini yüksek makamlarda yerlerini aldılar."³ Vambéry Al-i Burhan hakkında henüz birşey bilmediği ve Sadr ünvanının ortaya çıkışını Moğollar dönemine